

داستان‌های حکمت آموز

پهلول

ظاهره وطن

سرشناسه: وطن، طاهره، ۱۳۶۷-  
عنوان و نام پدیدآور: داستان‌های حکمت‌آموز بهلول/ تالیف طاهره وطن.  
مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۰.  
مشخصات ظاهری: ۸۰ ص.؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.  
شابک: 978-622-7701-40-1  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: کتاب حاضر اقتباسی از بهلول است.  
موضوع: داستان‌های نوجوانان فارسی -- قرن ۱۴  
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴  
رده بندی کنگره: PIR8339  
رده بندی دیویی: ۶۲/۳۸۰۳  
شماره کتابشناسی ملی: ۷۸۱۵۸۸۹

## داستان‌های حکمت‌آموز بهلول

نویسنده: طاهره وطن

ناشر: نگاه آشنا

صفحه آرابی: زرین گراف

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: احسان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۱-۴۰-۱



قم، بلوار سمیه، سمیه ۲۶، پلاک ۱۹

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۶

۰۲۵-۳۷۸۳۹۸۳۷

۰۲۵-۳۷۷۳۴۹۳۹

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴ همراه

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به  
«انتشارات نگاه آشنا» می‌باشد و  
هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا  
کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و  
قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.



## فهرست مطالب

|         |                                    |
|---------|------------------------------------|
| ۹.....  | ای بهلول عاقل.....                 |
| ۱۰..... | بهلول عاقل مجنون.....              |
| ۱۰..... | چرا دیوانگی؟.....                  |
| ۱۱..... | بهلول و ابوحنیفه.....              |
| ۱۳..... | در شخصیت بهلول.....                |
| ۱۴..... | ویژگی های بهلول.....               |
| ۱۵..... | بهلول و هارون، دو نماد.....        |
| ۱۶..... | دیوار کوتاه بهلول.....             |
| ۱۷..... | داستان عقل بهلول.....              |
| ۱۷..... | داستان بهلول و الاغش.....          |
| ۱۷..... | جواب دندان شکن بهلول به هارون..... |
| ۱۸..... | داستان بهلول و حقیقت.....          |
| ۱۸..... | داستان بهلول و شراب.....           |
| ۱۹..... | شنیدنی بهلول تخت پادشاهی.....      |
| ۲۰..... | داستان های بهلول شکم سیر.....      |
| ۲۰..... | سخن گفتن بهلول با مردگان.....      |

- ۲۰ ..... راه حل بهلول برای پرداخت پول بخار
- ۲۱ ..... آسان‌ترین راه بهلول برای کوه نوردی
- ۲۲ ..... حکایت زندگی از نگاه بهلول
- ۲۲ ..... حکایت حمام رفتن بهلول
- ۲۳ ..... بهلول و کمک به نیازمندان
- ۲۴ ..... نوشته بهلول بر دیوار قصر هارون
- ۲۴ ..... بهلول و تقسیم عادلانه
- ۲۶ ..... چهار دیوانه
- ۲۷ ..... شکار رفتن بهلول و هارون
- ۲۷ ..... حکایت زیبای بهلول و سوداگر
- ۲۸ ..... بهلول و بهشت
- ۳۰ ..... حکایت بهلول از ملک و سلطنت
- ۳۱ ..... بهلول و صاحب حساب
- ۳۲ ..... بهلول و شیخ جنید بغداد
- ۳۴ ..... بهلول و داروغه بغداد
- ۳۴ ..... هارون و صیاد
- ۳۶ ..... هارون و مرد شیاد
- ۳۸ ..... بهلول در محضر قاضی
- ۴۱ ..... تدبیر نمودن بهلول
- ۴۲ ..... جایزه هارون به بهلول



|                                              |    |
|----------------------------------------------|----|
| بہلول و مستخدم.....                          | ۴۳ |
| بہلول و غلامی کہ از تلاطم دریا می ترسید..... | ۴۳ |
| بہلول با دوست خود.....                       | ۴۴ |
| بہلول و امیر کوفہ.....                       | ۴۴ |
| مباحثہ بہلول با مرد فقیہ.....                | ۴۵ |
| قصہ مسجد ساختن فضل بن ربیع.....              | ۴۸ |
| بہلول و طبیب دربار ہارون.....                | ۴۹ |
| سوال ہارون از بہلول.....                     | ۵۰ |
| سوال ہارون درباره حضرت علی (ع).....          | ۵۱ |
| سوال مردی از بہلول درباره شیطان.....         | ۵۴ |
| تعلیم دادن بہلول بہ یکی از دوستان.....       | ۵۴ |
| تاثیر دعای بہلول.....                        | ۵۶ |
| پند دادن بہلول بہ عبد اللہ مبارک.....        | ۵۷ |
| پند دادن بہلول بہ ابن ربیع.....              | ۵۹ |
| پند خواستن ہارون از بہلول.....               | ۶۲ |
| سوال ہارون درباره امین و مامون.....          | ۶۳ |
| بہلول و قاضی.....                            | ۶۵ |
| بہلول و منجم.....                            | ۶۷ |
| بہلول و مرد شیاد.....                        | ۶۷ |
| بہلول و طعام خلیفہ.....                      | ۶۸ |



- بهلول و سیاح ..... ۶۸
- بهلول و دزد ..... ۷۰
- بهلول و خرقه و نان و جو و سرکه ..... ۷۱
- آمدن بهلول از قبرستان و سوال از او ..... ۷۲
- یکی بود یکی نبود ..... ۷۲
- حقیقت ایمان ..... ۷۵
- عفو و عافیت ..... ۷۷
- بهلول و زید مجنون ..... ۷۸
- منابع ..... ۸۰



## ای بهلول عاقل

در شهر کوفه دیده به جهان گشود و آرام آرام چنان دیگر مردان حق راه سعادت پیمود. کوفه زادگاه فرزاندانی بی شمار و رادمردانی فرهیخته بود که در پرتو انوار هدایت و امامت تشیع نورافشانی می کردند. آن دیار، جنب و جوش مردان بزرگی را به یاد دارد که هر یک افتخاراتی فراموش ناشدنی در راه حقیقت خلق کردند و اینک نیز به تماشای یکی از آن مردان خدایی می نشینیم.

پدرش که عموی هارون الرشید خلیفه عباسی بود، «عمرو» نام داشت. عمرو کوفی فرزندی داشت که نامش را «وهب» نهاده بود و کنیه اش «ابووهب» نام گرفت. اما این فرزند خوشنام کوفی در میان مردم به «بهلول» معروف شده بود. آری، «بهلول عاقل» همان مردی است که برخی دشمنان کم خرد، وی را «بهلول دیوانه» نام نهاده بودند.

دل آن عاقل اندیشمند، به رغم این که خود از عباسیان به شمار می رفت، همچون برخی دیگر از کوفیان حق طلب، جلوه گاه نور ولایت و تشیع گردید. در آن زمان، امام صادق (ع) از شهر مدینه نورافشانی می کرد و هدایت امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر عهده داشت. کوفه نیز یکی از آن شهرهایی بود که مردان بسیاری از آن برخاسته با حرکت به سوی مدینه، چنان پروانه های عاشق بر گرد صادق آل محمد (ع) می چرخیدند.

## بهلول عاقل مجنون

بهلول، یکی از عقلای مجانین سده دوم هجری و معاصر هارون الرشید بود. هارون و خلفای دیگر از بهلول موعظه می‌طلبیدند. بهلول را از شاگردان امام کاظم (ع) دانسته‌اند. زمانی که بهلول از سوی هارون الرشید در معرض خطر قرار گرفت خود را به جنون زد ولی در مواقع لزوم به مردم پند و اندرز می‌داد. بهلول در سال ۱۹۰ قمری درگذشت.

## چرا دیوانگی؟

درباره این که چرا بهلول خود را به دیوانگی زد و از آن پس در میان جامعه به «بهلول مجنون» معروف شد، داستانی دیگر آمده است: هارون الرشید خلیفه عباسی تصمیم گرفت تا شخصی را به عنوان قاضی بغداد منصوب کند. از این رو با اطرافیان خویش مشورت کرد و به رای آن‌ها، بهلول را شایسته منصب قضاوت دانست. بهلول که تا آن زمان در کوفه بسر می‌برد، از سوی هارون به بغداد دعوت شد. هارون به او گفت: در امر خلافت به کمک تو نیازمندم.

بهلول گفت: چگونه باید تو را یاری کنم؟ هارون گفت: منصب قضاوت بغداد را بپذیر.

بهلول که خلافت عباسیان را غاصبانه می‌دانست به هیچ وجه حاضر به



همکاری با حکومت آنان نبود، جواب داد: من شایسته این مقام نیستم. هارون در جواب گفت: مردم بغداد تو را شایسته این مقام می‌دانند.

بهلول گفت: سبحان الله، من خویشان را بهتر از دیگران می‌شناسم. اگر در گفته خود (که شایسته قضاوت نیستم) راستگو باشم پس همان است که گفتم و چنانچه در این گفته خود، دروغگو باشم. انسان دروغگو شایسته تصدی قضاوت نیست.

هارون عباسی همچنان بر نظر خویش اصرار و پافشاری می‌کرد تا وی قضاوت را بپذیرد. هر بار جواب و عذر بهلول را به گونه‌ای رد می‌کرد. بهلول که حاضر به همکاری با دشمنان اهل بیت نبود، ناچار جواب داد: امشب را به من مهلت دهید.

هارون آن شب را به او مهلت داد و صبحگاهان مردم مشاهده کردند که بهلول سوار بر چوبی شده و چون اسب سواری در بازار حرکت می‌کند و می‌گوید: کنار بروید و راه را باز کنید که اسب من شما را لگد نزند.

### بهلول و ابوحنيفه

قاضی نورالله شوشتری یکی از مناظرات بهلول را چنین بیان کرده است: روزی بهلول از کنار خانه ابوحنیفه (از پیشوایان اهل سنت) عبور می‌کرد. در این هنگام شنید که وی به شاگردان خویش می‌گوید: امام جعفر صادق (ع) سه مطلب گفته است که من آن را دوست نداشته و نمی‌پسندم.



اول آن که می‌گوید: شیطان با آتش جهنم عذاب می‌شود. چگونه شیطان که خود از آتش است با آتش عذاب می‌شود؟

دیگر آن که می‌گوید: خدا را نمی‌توان دید. چگونه چیزی را که موجود باشد نمی‌توان دید؟

سوم آن که می‌گوید: انسان در کارهای خویش، فاعل مختار است و حال آن که نصوص و متون دینی برخلاف آن است. (و خداوند خالق و پدیدآورنده همه چیز است.)

بهلول کلوخی برداشت و به طرف ابوحنیفه پرتاب کرد و گریخت. کلوخ به پیشانی ابوحنیفه خورد و او را آزرده پس از دستگیری بهلول، برای شکایت وی را نزد حاکم بردند. بهلول به او گفت: چه آزاری از سوی من به تو رسیده است؟ ابوحنیفه گفت: کلوخی به پیشانی‌ام زده و سر من را به درد آورده‌ای.

بهلول گفت: درد را به من نشان بده؟ ابوحنیفه گفت: درد را چگونه می‌توان دید؟ بهلول گفت: پس چرا (بر امام صادق (ع) اعتراض می‌کردی و می‌گفتی) چگونه می‌توان گفت که خداوند موجود است ولی نمی‌توان او را دید؟

علاوه آن کلوخ خاک بود و تو نیز از خاک هستی پس نمی‌بایست خاک از خاک آزار ببیند و عذاب شود. همچنین من تقصیری ندارم و باید از خدا شکایت کنی زیرا تو خود می‌گفتی انسان فاعل کارهای خویش نیست و همه کارها به سمت خداست پس چرا تو مرا نزد حاکم آورده و ادعای قصاص می‌کنی؟

ابوحنیفه با شنیدن سخنان منطقی و عاقلانه بهلول شرم‌منده شد و از شکایت خویش منصرف گشته، جلسه دادگاه را ترک کرد. پژوهشگر معاصر، علامه شوشتری پس از نقل ماجرای فوق نظر علامه مامقانی را تایید کرده می‌نویسد:



سزاوار است که ابوحنیفه برای شکایت از بهلول نزد منصور عباسی رفته باشد نه نزد هارون. زیرا ابوحنیفه قبل از خلافت هارون وفات کرده است. ارادت بهلول به پیشوایان معصوم و مخالفت سرسختانه با مخالفان ایشان، همواره محور فعالیت‌های وی بود. حتی پس از دیوانه‌نمایی‌اش این رفتار را نیز از خود بروز می‌داد و از کمترین فرصت برای تحقیر و تضعیف دشمنان می‌کوشید.

داستان‌های زیر نمونه‌ای از آن است. روزی وزیر هارون الرشید (خلیفه عباسی) به بهلول گفت: خوشا به حالت که خلیفه تو را سرپرست و فرمانروای خوک‌ها و گرگ‌ها قرار داده است. بهلول بدون فاصله به وزیر گفت: پس مواظب باش که از اطاعت و فرمانروایی من خارج نشوی. پس از این جواب، وزیر خجل و شرم‌منده شد. هنگامی که بهلول در بصره بود، برخی دور او را گرفته گفتند: ای بهلول دیوانگان بصره را برای ما بشمار؟ بهلول گفت: شمارش دیوانگان بسیار به طول می‌انجامد ولی می‌توانم عاقلان را بشمارم<sup>۱</sup>.

## در شخصیت بهلول

بهلول در حقیقت مردی عارف و فاضل و عالمی کامل بود و صاحب عقل و هوش سرشار و در حاضر جوابی و حل مسائل سرآمد فضلاء عصر خود بود. ولی بواسطه حفظ دین و ترویج شرع و مبین حقائق اهل بیت اطهار با اشاره امام به

۱. سید سیف‌الله نحوی، کوثر: فروردین ۱۳۷۸، شماره ۲۵